



مدد حقوق



شاپا چاپی: ۱۸۴۱-۲۷۸۳
شاپای الکترونیکی: ۱۹۳۲-۲۷۸۳

دوره ۸ - شماره ۲۵ - پاییز ۱۴۰۴

- امکان‌سنجی تحقق جنایت علیه بشریت از رهگذر تحریم‌های اقتصادی یکجانبه آمریکا علیه ایران
همایون مافی، مرتضی پورعزیز
بررسی قراردادهای هوشمند مبتنی بر بلاکچین از منظر کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا
آریا ابراهیمی، سبحان طیبی
هوش مصنوعی و نظام حقوق کیفری: تحلیل مسئولیت‌ها و پیامدها
هادی جمشیدی فر، مهدی جعفریان، رقیه جعفریان
تحول دادرسی کیفری در پرتو عدالت دیجیتال: کارکرد هم‌افزایانه فناوری‌های نو ظهور
سیدعلیرضا میرکمالی، سیدمصطفی حسینی دستجردی
وضعیت حقوقی اختراع مشترک و میزان مالکیت و نحوه تصرف مخترعین در آن
سعید مولوی، نرجس دریانی چلچله
تعهدات قراردادی در تجارت الکترونیک فرامرزی و چالش‌های اجرای آن در داوری بین‌المللی با تأکید بر معاهدات بین‌المللی
احسانه وثوقی منفرد، محمدعلی کفایی فر
تحلیلی بر دخالت نظریه‌های اخلاقی در حقوق کیفری
ایرج مروتی، سعید احمدی، نگین بهادری جهرمی
لژوم جرم انگاری نگهداری ماینر در ایران (مطالعه تطبیقی)
مهدی رجائیان، شادی چگینی
ارتباط کرامت انسانی و اهداف مجازات‌ها در حقوق کیفری
امیرحسین ابوالحسینی، ستار فخرایی، زینب قادری
واکاوی مفهوم «احق بالولد» در روایات امامیه: نقدی بر انگاره «حضانت» در فقه و حقوق خانواده
حجت اله دهقانی
سامانه جامع حقوقی شرکت ملی نفت ایران «سحن»: تحولی راهبردی در حکمرانی حقوقی هوشمند صنعت نفت ایران
سیدحجت الله علم الهدی، محمد مهدی اسدی
اصول اساسی بیمه و نتایج آن بر قصد اضرار
محمد کمالی، محمدعلی جهانی، حمیدرضا سلیمی
واکاوی علل بزهکاری اطفال و نوجوانان در حقوق کیفری ایران
سیداحمد پیروندیزی، امیررضا محمودی
بررسی اعتبار و قابلیت استناد ابزارهای ارتباطی نوین در فرایند اثبات جرم در نظام حقوقی ایران
علیرضا باقری حسن آبادی
مسئولیت کیفری سردفتران اسناد رسمی: تحلیل چالش‌های قانونی و راهکارهای پیشگیرانه در نظام ثبتی ایران
ایوب رحیمی
مفهوم منفعت عمومی در پرتو فایده‌گرایی جان استوارت میل و مقایسه آن با اندیشه جرمی بنتام
احمدرضا سلطانیان
مسئولیت مدنی در قبال ربات‌ها و هوش مصنوعی: چالش‌ها و راهکارهای حقوقی در عصر فناوری‌های نوین
چیران ابراهیمی
سیاست‌گذاری حمایت مدار در قبال بزه دیدگی زنان در خانواده با تأکید بر تحولات جدید
محبوبه طالبی رستمی
تأثیر روانشناسی جنایی در ارتکاب جرم در حقوق ایران و فرانسه
وحید کیومرثی
مسئولیت دولت‌ها در قبال نقض حقوق بشر توسط شرکت‌های امنیتی خصوصی در مأموریت‌های خارجی
مهدی قره داغی، مسعود سرفرازی صالح
مطالعه فقهی و حقوقی شرط بازگشت موقوفه به ملک واقف
حبیب اله عبدالله پور، حمیدرضا نام آور
تحلیلی بر جنایت‌های محیط زیستی تجاوز ایالات متحده آمریکا و رژیم اسرائیل علیه جمهوری اسلامی ایران
جواد چراغی
تحلیل حقوقی نقش مشاوران املاک در حفظ حقوق مالکیت زمین و چالش‌های اجرایی آن در ایران
محمد احمدی
مقابله دادگاه کیفری بین‌المللی با گسترش جنایت داعش
جواد دشتیان
قابل استناد بودن کنوانسیون نیویورک در داوری تجاری بین‌المللی ایران و موافقتنامه داوری با تأکید بر مفهوم تجاری
علی باباپور همراهلو، پویا بنی هاشم
مالکیت و بهره برداری از آب‌ها در نظام حقوقی ایران
احمد پدیدار، یاسر صیادپور
حق فراموش شدن و آثار آن بر روابط قراردادی در بلاکچین‌های عمومی: تحلیل تطبیقی حریم خصوصی داده‌ها در حقوق ایران و اروپا
عارفه قاسم زاده ده آبادی
بررسی ماهیت حقوقی قرارداد ساخت، اجاره و انتقال (بی.ال.تی)
نقش وکیل در تحقیقات مقدماتی در قانون آیین دادرسی کیفری
علیرضا درانی
شناسایی و اولویت بندی عوامل سیاسی-اجتماعی موثر بر تکدی‌گری در زاهدان
محمدکمال دادرسی
مسئولیت مدنی دولت نسبت به خسارات ناشی از اطلاع دادرسی
علی فراحی
تأثیر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دولت‌ها بر آزادی قراردادی در بازارهای خصوصی
رامدهر رحمانی گل افشان
مروری تاریخی بر جرم انگاری در قبال جرائم نیروهای مسلح
یاسر شاکری



An Analysis of the Involvement of Moral Theories in Criminal Law

تحلیلی بر دخالت نظریه‌های اخلاقی در حقوق کیفری

ایرج مروتی

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرقدس، شهرقدس، ایران (نویسنده مسئول)

erajmrovati7@gmail.com

<http://orcid.org/0009-0000-0400-316x>

سعید احمدی

استادیار، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران

saeidahmadi136019@gmail.com

نگین بهادری جهرمی

دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز، شیراز، ایران

neeginbahadori@gmail.com

Iraj Morvati

PhD student in criminal law and criminology, lecturer at Islamic Azad University, Shahr-Quds branch, Shahr-Quds, Iran (Corresponding Author)

Saeid Ahmadi

Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Ilam Branch, Islamic Azad University, Ilam, Iran

Negin Bahadori Jahromi

PhD student in Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University, Shiraz Branch, Shiraz, Iran

Abstract

This research, using a descriptive-analytical method, seeks to examine and evaluate the impact of schools and theories of normative ethics on the formation, change, and evolution of theories and concepts of criminal law. In line with this discussion and preceding it, a more serious and fundamental question is raised, and that is the discussion of the interaction between law and ethics; whether there is a connection between the two areas of law and ethics or not? And if there is, what is this connection like? What differences are there between law and ethics? And what role and function does ethics have in the science of law? Examining this issue and learning about the relationship between ethics and the science of law confirms the existence of an interaction between ethics and criminal law and emphasizes the necessity of discussing this issue. Among the ethical schools, the three schools of virtue, utilitarian, and deontological are the main ones that have appropriated the most important theories of normative ethics and have the greatest impact on criminal law theories. The results of the present study, which was conducted using a descriptive-analytical method, indicate that, although new theories in the field of criminal law have emerged from the influence of these schools, it seems that none of them have been able to provide an appropriate standard for criminalization, criminal responsibility, and punishment on their own.

Keywords: Ethical Theories, Criminal Law, Schools, Criminalization.

چکیده

این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی در پی آن است که تأثیر مکاتب و نظریه‌های اخلاق هنجاری را در شکل‌گیری، تغییر، تحول نظریه‌ها و مفاهیم حقوق کیفری مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. در راستای این بحث و مقدم بر آن پرسش جدی‌تر و اساسی‌تری مطرح است و آن بحث از تعامل میان حقوق و اخلاق است؛ این که آیا اساساً ارتباطی میان دو حوزه حقوق و اخلاق وجود دارد یا خیر؟ و اگر وجود دارد، این ارتباط به چه نحو است؟ چه تفاوت‌هایی میان حقوق و اخلاق وجود دارد؟ و اخلاق چه نقش و کارکردی در علم حقوق دارد؟ بررسی این مسئله و اطلاع از نحوه مناسبات میان اخلاق و علم حقوق، بر وجود تعامل میان اخلاق و حقوق کیفری صحنه نهاده و ضرورت بحث پیرامون این موضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد. از میان مکاتب اخلاقی، سه مکتب فضیلت‌گرا، فایده‌گرا و وظیفه‌گرا اصلی‌ترین مکاتبی هستند که مهم‌ترین نظریات اخلاق هنجاری را به خود اختصاص داده‌اند و عمده‌ترین تأثیر را بر نظریه‌های حقوق کیفری دارند. نتایج پژوهش حاضر بیانگر آن است که، هرچند از تأثیر این مکاتب نظریه‌های جدیدی در حوزه حقوق کیفری به وجود آمده است ولی به نظر می‌رسد هیچ یک از آن‌ها به تنهایی توانسته‌اند معیار مناسبی برای جرم‌انگاری، مسئولیت کیفری و مجازات ارائه نمایند.

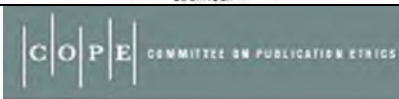
واژگان کلیدی: نظریه‌های اخلاقی، حقوق کیفری، مکاتب، جرم‌انگاری.

ارجاع:

مروتی، ایرج؛ احمدی، سعید؛ بهادری جهرمی، نگین؛ (۱۴۰۴)، تحلیلی بر دخالت نظریه‌های اخلاقی در حقوق کیفری، تمدن حقوقی، شماره ۲۵.

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s) , with publication rights granted to Legal Civilization. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>) , which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



مقدمه

بحث کیفر و مجازات قدمتی دیرینه دارد، چرا که جرم پدیده‌ای است که از آغاز دامن گیر زندگی انسان بوده و خطر آن همواره آسایش و امنیت او را تهدید می‌کرده است. از این رو، برای جلوگیری از وقوع جرم و رواج آن در جامعه لازم بود تمهیداتی اندیشه شود. در آغاز به منظور تشفی خاطر قربانیان و نیز به انگیزه انتقام، مجازات‌های شدید و سنگینی برای مجرم در نظر گرفته می‌شد که گاهی نتایج آن از نتایج جرم نیز خطرناک‌تر بود. در مرحله بعد این مجازات‌ها با هدف ایجاد رعب در جامعه و جلوگیری از وقوع جرایم احتمالی اعمال می‌شد. به تدریج با رشد فکری بشر و پیدایش تغییر و تحولاتی در نظام حقوقی جوامع، برای جلوگیری از اجرای مجازات‌های ناعادلانه، اندیشمندان تلاش نمودند مبنا و معیاری مناسب برای تعیین جرایم و مجازات‌ها به دست دهند، به گونه‌ای که میان جرم و مجازات تناسب وجود داشته باشد و بتوان مجرمانه دانستن یک رفتار و اعمال مجازات علیه آن را با دلایل کافی توجیه نمود.

از آن جا که موضوع اصلی علم اخلاق تعیین ملاک و معیار مناسبی برای افعال انسان است، لذا فلاسفه اخلاق نیز کوشیدند با طرح مباحثی روند بررسی جرم و تعیین مجازات را از طریق استدلال، توجیه عقلانی نمایند. هر مکتب اخلاقی بر اساس مبانی و پیش فرض‌های مورد قبول خود، به طرح دیدگاه‌هایی در این زمینه پرداخت و تلاش نمود اصول و معیارهای مناسبی را به منظور تعیین رفتار مجرمانه، مسئول شناختن

مجرم و توجیه مجازات وی بیان کند. تأثیر مکاتب اخلاقی بر نظریه‌های حقوق کیفری از جمله مباحث عمده در فلسفه حقوق است. به‌ویژه هنگام بحث از تاریخ پیدایش اندیشه‌های حقوقی و تحولات آن، نظریات فلاسفه و به‌ویژه متفکران اخلاقی، بسیار مورد تأکید و توجه قرار گرفته است. اما در حوزه اخلاق این بحث آن گونه که باید مطرح نشده و زوایای مختلف آن مورد بررسی قرار نگرفته است.

در این نوشتار به بررسی نقش منطق دخالت نظریه‌های اخلاقی در حوزه حقوق کیفری خواهیم پرداخت و با روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخگو خواهیم بود که اخلاق مجازات تا چه اندازه در تکامل و تحول حقوق کیفری تأثیرگذار بوده است؟

۱- مکاتب اخلاقی و حقوق در مفهوم عام

۱-۱- مکاتب اخلاقی و مفهوم قانون

زمانی که انسان‌ها با روی آوردن به یکجانشینی، نخستین اجتماعات بشری را پدید آوردند، بروز اختلافات و درگیری‌های پیاپی آنان را به سمت این اندیشه سوق داد که به منظور هدایت رفتار افراد جامعه و رعایت حقوق یکدیگر اصول و مقرراتی را وضع کنند، از همین زمان قانون به‌عنوان نخستین پدیده که محصول اجتماع بشری و در واقع عنصر مقوم آن بود، شکل گرفت و بسیار اهمیت یافت. فراگیری قانون، زندگی افراد بشر را تحت کنترل درآورد و به تدریج حضور آن به امری بدیهی در هر جامعه تبدیل شد. به گونه‌ای که حتی طرفداران مکتب آنارشسیسم نیز که خواهان حذف قدرت حاکم از جامعه هستند، ضرورت وجود قانون را مورد تأکید قرار می‌دهند.

اما در خصوص قانون همواره دو پرسش اساسی وجود دارد که متأسفانه مغفول مانده و چندان مورد توجه افراد نیست. نخست پرسش از «ماهیت و مفهوم قانون»؛ این که قانون دقیقاً چیست؟ و منشأ آن کجا است؟ دوم پرسش از «لزوم پیروی از قانون»، چه چیزی پیروی از قانون را ضروری ساخته و پشتوانه اجرای آن محسوب می‌شود؟ به دلیل تأثیر قانون در حوزه‌های مختلف حقوقی و از جمله تأثیر آن در حوزه حقوق کیفری در این بخش، به بحث از قانون پرداخته و این دو پرسش را از منظر مکاتب اخلاقی سه گانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۲- مکتب اخلاقی فضیلت‌گرا و مفهوم قانون

سوفسطائیان با توجه به گوناگونی قوانین رایج در میان ملت‌ها، این واقعیت را دلیل عدم وجود هر گونه تکلیف اخلاقی در پیروی شخص از قانون خاص شهر خود می‌دانستند. آنان معتقد بودند به دلیل وجود تفاوت گسترده و مشهود میان عرف‌های جوامع انسانی در سرزمین‌های گوناگون، قوانین را نیز می‌توان نسبی و وابسته به زمان و مکان دانست و به همین دلیل حقوق و قوانین از نظر آنان امری عرضی^۱، متغیر، نسبی و بی‌طرف بود که اعتبار خود را صرفاً از عرف هر جامعه می‌گرفت. این امر زمینه ساز جدایی قانون از پایه‌های اخلاقی که تکلیف پیروی از آن را فراهم می‌کنند، شد.

۱-۳- قراردادی بودن قانون

سقراط نخستین فیلسوفی بود که با مواضع سوفسطائیان به مقابله پرداخت. در نظر او عرف معنایی بسیار ژرف‌تر و اخلاقاً وزین‌تر از آن چه که سوفسطائیان می‌گویند دارد. عرف، در واقع، به معنای مفاد قرارداد ضمنی اما در عین حال الزام آور است. سقراط مدعی بود که قوانین نانوشته‌ای هست که در هر کشوری یکسان نگریسته می‌شود و نمی‌توان تصور کرد که دستاورد اختراع بشری است. هنگامی که انسان این قوانین را پشت سر می‌گذارد و می‌شکند، طبیعت و فطرت، متخلف را به کیفر می‌رسانند. سقراط با سوفیست‌ها آن گونه که در محاورات افلاطون بیان شده است، پیرامون طبیعت انسان هم‌نوا نبود. سوفیست‌ها انسان را غیراجتماعی می‌دانستند، ولی تصور سقراط، مانند افلاطون و ارسطو این بود که انسان هم در انگیزه «خودنگری» و هم در انگیزه «دیگرنگری» موجودی است اجتماعی و شهرگرا^۲ (ساکت، ۱۳۷۰، ۴۰).

در محاوره سقراط و گلاوکن، آمده: هنگامی که انسان‌ها عمل خلافی انجام می‌دهند و از عمل خلاف یکدیگر زیان می‌بینند و تجربه هر دو را دارند، آنانی که قدرت پرهیز از ارتکاب فعل خلاف و تحمل زیان ناشی از عمل خلاف دیگری را ندارند، به این نتیجه می‌رسند که اگر با دیگران قراردادی منعقد سازند که نه بی‌عدالتی کنند و نه از بی‌عدالتی دیگری زیان ببینند، به نفع آن‌ها است. این آغاز قانونگذاری و انعقاد میثاق میان انسان‌هاست. از این جا است که تجویز حقوق^۳ قانونی و عادلانه نامیده

۱- غیرذاتی

۲- مدنی

۳- مقررات حقوقی

می‌شود، و شکل‌گیری و طبیعت عدالت از این جا نشئت می‌گیرد (افلاطون، ۱۴۰۱، ۹۴). البته ممکن است قانون ناقص باشد و سنجیدنش با معیار صحیح، یعنی با معیار ایده قانون، ضرورت پیدا کند. از این رو، فرد حق انتقاد دارد و حتی در اوضاع و احوال معین حق دفاع مشروع دارد و همین خود شرط اساسی آزادی آدمی و پیشرفت قانونگذاری است.

۴-۱- قانون و هدف آرمانی

اگر چه در نظرات افلاطون پیرامون ماهیت حقوق تاریکی‌هایی وجود دارد، ولی او با جدایی نهادن میان تصور حقوق و مقررات تحقق دولت، راه را برای نظریه‌پردازی حقوق طبیعی و پذیرش یک عنصر آرمانی در قانونگذاری باز کرد. او نظری را پیشنهاد می‌کند که بر پایه آن حقوق ابزاری است برای بازرسی اجتماعی و بدین گونه، افلاطون برای حقوق هدف و آرمان قائل است. از سوی دیگر، پیوند حقوق و اخلاق هیچ‌گاه از اندیشه افلاطون پنهان نیست. افلاطون با این برداشت که قوانین راه‌حل‌های عمومی جامعه است، مسئله پیوند میان حقوق و دولت را برای تفکر واپسین شکوفا می‌سازد. تکیه افلاطون بر منطق، راه تعریف او را از حقوق هموار ساخت: حقوق تفکر معقول و منطقی است که در دستورهای حکومت هفتفته است. افلاطون نمی‌پذیرد که اقتدار قانون به اراده صرف قدرت حاکم بستگی دارد. وی قانون را به‌عنوان بالاترین چیزها می‌بیند و آن را تدبیر عقل خواند. در نهایت، زندگی جامعه باید برابر با مجموعه مفصل قوانینی اداره شود که تا امکان دارد ینش خوب حقیقی فیلسوف را بیان کند (گواردینی، ۱۴۰۰، ۱۲۹).

حقوق تنها برای تنظیم و کنترل شرایط ذاتی یا خوب دست کم شرایط عمومی جامعه انسانی نیست، بلکه آموزش و پرورش آگاهانه جامعه به سوی وضعیت ایدئال کامل نیز هست. بر این مبنا، افلاطون بعدی دیگر برای حقوق ترسیم می‌کند. به اعتقاد افلاطون قوانین وظیفه دارند به تلقین مثبت امور اخلاقی بپردازند: هر آن چه پیوندی با قوانین داشته باشد فقط یک هدف در پیش دارد که نام درست آن فضیلت است. به‌خاطر فضیلت است که قانون نوعی آموزش و پرورش است (افلاطون، ۱۳۹۸، ۲۲۷۱). «هر کسی که هم چون ما به بحث قانون مشغول باشد، برای شهروندان قانون وضع نمی‌کند بلکه آن‌ها را تربیت می‌کند» (افلاطون، ۱۳۹۸، ۱۹۱۵).

۱-۵- قانون، پرورش دهنده فضایل

ارسطو تأکید دائمی و مهمی بر ویژگی طبیعی تجمع انسان‌ها دارد. برابر این ایده که هر چیز بر اساس طبیعت خود به سوی کمال پیش می‌رود و در راه دستیابی به این هدف است، ارسطو دولت-شهر را به‌عنوان چهارچوبی متکامل برای راهبری یک زندگی خوب ارائه می‌کند و غریزه بشری به تجمع در چنین سازمانی را به‌عنوان حالتی طبیعی می‌داند. اما این ویژگی بشر، او را به حیواناتی که حیات جمعی دارند همانند نمی‌کند، زیرا «تنها انسان است که توانایی درک خوب، بد، درست، نادرست و کیفیات اخلاقی دیگر را دارد و مشارکت در این امور است که خانواده یا دولت-شهر را به وجود می‌آورد» (افلاطون، ۱۳۹۸، ۲۱۵۷).

ارسطو بر ماهیت قانون به مثابه «نوعی نظم» تمرکز می‌کند. قانون خوب باید به معنای نظم خوب باشد. وی برای حقوق در کنار تنظیم و کنترل نقشی شکل‌دهنده یعنی پرورش فضیلت، در نظر گرفته است. وی پرورش صحیح فضایل در افراد را بدون زیستن در پرتو قوانین خوب، دشوار می‌داند و می‌نویسد: «برای تمشیت زندگی افراد بالغ و در حقیقت کل زندگی تمامی افراد به قوانین نیازمندیم، زیرا شمار بسیاری از مردم تابع اجبار و مجازات هستند تا استدلال و ایدئال‌های اخلاقی. بنابراین، پاره‌ای بر این باورند که هرچند مناسب است قانونگذار مردم را بر بنیاد اخلاق به فضیلت فراخواند و تشویق کند، به امید آن که پارسایان پاسخ مثبت دهند، لکن باید نافرمانان و کجروان را توبیخ و تنبیه کند و آنان را که قابل اصلاح نیستند از کشور بیرون نمایند».

ارسطو بخش متغیر حقوق را از بخش ثابت آن تفکیک می‌کند؛ به عقیده وی آن قسمت از حقوق که از طبیعت نشئت گرفته، نزد همه دول مشترک است؛ و آن قسمت که از مقتضیات، شرایط و عوارض هر کشور پایه گرفته، جنبه جزئی دارد و مختص همان کشور است (دل و کیو، ۱۳۸۰: ۱۵). وی قانون برتر را به قانونی که تغییر نمی‌کند، تعریف می‌نماید. برخلاف احکام قوانین موضوعه که پیوسته تغییر می‌کنند: اگر قانون مصوب برخلاف باور ما حکم کند، آشکار است که باید به قانون کلی متوسل شویم و بر برابری بیشتر آن تأکید کنیم. ما باید تأکید کنیم که اصول برابری، ثابت و لایتغیر می‌باشند و همچنین تأکید نماییم که قانون کلی تغییر نمی‌کند، زیرا آن قانون طبیعت است، درحالی که قوانین مدون اغلب تغییر می‌کنند (تیت، ۱۳۸۴، ۱۷۷).

وی به پیروی از افلاطون، این عقیده سوفیست‌ها را که می‌گفتند حقوق، پیمان محض است، رد کرد. یک جامعه اصیل از یک جامعه مختلط که در آن قانون فقط یک قرارداد و پیمان است، جدا است. حقوق خود با فضیلت اخلاقی شهروندی پیوند می‌گیرد. هدف قانونگذاری بایستی خیر همگانی شهروندان باشد و عدالت که همان برابری است، بایستی بر پایه مصلحت و خیر همگانی تعیین شود (ارسطو، ۱۳۸۱، ۱۷۷).

با این همه، ارسطو تشخیص داد که قانون، اغلب بیان اراده طبقه‌ای خاص است. او بر نقش طبقه متوسط، به عنوان عامل استقراردهنده، پافشاری داشت. از سوی دیگر، قوانین برخاسته از عرف و عادت بیش از حقوق نوشته ارزش دارد. ارسطو مسئله افلاطونی حکومت را که برابر آن، حکومت فقط باید با قانون باشد، پذیرفته است. بحث ارسطو، از روند قضایی، بر بسیاری از مفاهیم نوین سایه می‌افکند. هرچند بهتر است قوانین نوشته شود تا این که سراسر به تفسیر و نهاد شود، ولی برخی مسائل زیر پوشش قوانین در می‌آید و برخی در نمی‌آید. مقررات عمومی برای تصمیم‌گیری پیرامون موارد خصوصی بسنده نیست. با همه این‌ها، قوانین خوب طرح شده، خود به خود، باید تا آن جا که می‌شود همگی نکته‌ها را تعریف و بیان دارد و کمتر به تصمیم‌گیری دادرسان انجامد. پیدا است ارسطو دو نکته در ذهن خود داشته: نخست تصمیم‌گیری قضایی که کاربردی و شامل اختلاف عمل در یک پرونده مورد خاص است که آن تصمیم بدان بستگی دارد و نمی‌تواند از پیش به وسیله قانونگذار جا به جا و مستقر گردد و دوم نابسندگی مقررات (ساکت، ۱۳۷۰، ۵۰).

۲- مکتب اخلاقی فایده‌گرا و مفهوم قانون

۲-۱- قانون در نظر بنتام

از دیدگاه بنتام، کار دولت رشد سعادت جامعه با فراهم‌آوری هر چه بیشتر لذت و شادی از نیک بختی و امنیت بخشیدن در برابر رنج است. قانونگذاری که می‌خواهد برای جامعه نیک بختی تضمین کند باید چهار هدف معاش، فراوانی، برابری و امنیت را برای شهروندان به دست آورد. او اشاره می‌کند که امنیت شخص است که شرف، آبرو، دارایی و وضع آنان را پاسداری و پایداری می‌کند. از نظر وی، آزادی مهم‌ترین شاخه والای درخت امنیت است. قوانین باید جز در راه آزادی به کار نیایند (ساکت، ۱۳۷۰، ۱۷۹).

موضع سودانگار، وی را بدین سو کشاند که تئوری‌های حقوق طبیعی را مبتنی بر سردرگمی^۴ و تهدیدی برای آزادی نظام مند تحت قانون بدانند. از دید وی حقوق طبیعی پرسش‌های مربوط به «حقوق چیست؟» را با پرسش‌های مربوط به «حقوق چه باید باشد؟» در هم آمیخته است. بنا به استدلال وی بیان قواعد حقوقی موجود یک چیز است، حال آن که ارزیابی انتقادی آن‌ها چیز دیگری است. از «وجود» یک قاعده حقوقی این نتیجه نمی‌شود که آن قاعده اخلاقاً درست است. همچنین از غیراخلاقی بودن یک قاعده این نتیجه نمی‌شود که آن قاعده قانون نیست.

بنتام معتقد بود که در هم آمیختن این پرسش‌های گوناگون احتمالاً یا باعث پیروی منفعلانه، بدون هیچ آمادگی برای نقد قانون می‌گردد، چرا که فرض می‌شود قانون به صرف قانون بودن «باید» درست باشد و یا این که باعث آنارشیزم غیرمسئولانه می‌شود، زیرا می‌توان ادعا کرد که هر قاعده معینی که غیرعادلانه است بنابراین اصلاً قانون نیست. وی تمامی بحث‌ها درباره حق‌های طبیعی را «بی معنا» می‌دانست و معتقد بود که تنها نقش این بحث‌ها این است که توجه ما را از تنها ملاحظات مربوطه، یعنی «ملاحظات مربوط به سود» دور می‌سازد (راسخ، ۱۴۰۳، ۵۱).

در حقیقت تمامی تئوری بنتام درباره حقوق به‌طور بنیادین با آن چه که وی آن‌ها را الزامات و مقتضیات سود می‌دانست، شکل گرفت. وی به بسط یک چهارچوب تحلیلی روشن برای بازسازی عقلانی قوانین موضوعه پرداخت که بدان وسیله به دنبال توضیح دستگاه کامل مفاهیم حقوقی^۵، در قالب یک تئوری کلی بود، در این دستگاه قانون مجموعه فرامینی است که با مجازات پشتیبانی می‌شوند. از نظر بنتام این بازسازی با هر چه بیشتر نزدیک کردن قانون و تفکر حقوقی به نقش آن به‌عنوان وسیله سود و با رفع خلط‌هایی که از دید وی غالباً الزامات واقعی سود را مخفی می‌سازند و مانع اصلاح قوانین می‌گردند، یک فایده اساساً عملی دربرداشت. هدف بنتام نه «توضیح» تفکر حقوقی که «تجدیدنظر» در آن بود (راسخ، ۱۴۰۳، ۵۲).

۴- نظری

۵- از جمله حق، تکلیف، قدرت و مالکیت

۲-۲- قانون در نظر آستین

حرکت از اهداف سودانگار آشکار بنام به سوی یک فلسفه حقوقی «تحلیلی» محض با کار شاگرد بنام یعنی جان آستین آغاز شد. تئوری حقوقی آستین در بسیاری جهات قرائتی ساده شده از تئوری بنام است اما در حالی که بنام احتمالاً تئوری اش را به عنوان پیشنهادی آگاهانه برای تجدیدنظر در فرض‌های رایج در حقوق ارائه کرد، به نظر می‌رسد آستین تئوری خود را توضیح همان فرض‌ها می‌گرفت. در حقیقت قرائت آستین از پوزیتیویسم نه تنها به منافع حقوقدانان، به صورتی که احتمالاً مدنظر بنام بود، حمله نکرد بلکه مبنایی قوی برای ادعای آنان فراهم آورد که دارای تخصصی فنی و مستقل در حوزه‌ای از معرفت‌اند که از اخلاق و سیاست هر دو متمایز می‌باشد.

۲-۳- قانون در نظر جان میل

جان استوارت میل حق هر گونه مداخله عملی آشکار و تحمیل برداشت یک فرد خاص از زندگی خوب بر دیگران را از دولت سلب می‌کند. دولت فقط باید به منظور جلوگیری از آسیب رساندن فردی به فردی دیگر مداخله کند. برای استفاده از آزادی، تبادل آزادانه افکار امری ضروری است؛ زیرا هیچ روش «عملی» برای کشف حقیقت سعادت بشر وجود ندارد. با این وجود وی تأکید می‌کند که تشویق به خیر و خوبی را نفی نمی‌کند. میل خود گفته است ما مجبور نیستیم تا میان دو گزینه الزام قانونی و بی‌تفاوتی اخلاقی، یکی را برگزینیم. او الزام اخلاقی ناشی از افکار عمومی را به دلیل ضمانت اجرای کیفری دانسته است و می‌گوید: «منظور من این نیست که موجودات بشری نباید در زندگی کاری به کار و رفتار همدیگر داشته باشند، یا این که نباید خود را بی‌جهت درباره خوشبختی یا رفتار همدیگر علاقه مند سازند. به عکس، به جای این که از میزان چنین علاقه‌ای کاسته گردد باید کوشید که توجه بی‌غرضانه مردم نسبت به سعادت همدیگر بیشتر شود، اما نیکخواه بی‌غرض برای این که دیگران را وادار به تأمین خیر و مصلحت شان کند، وسایلی بهتر و مؤثرتر از شلاق و زنجیر^۶ در اختیار دارد» (میل، ۱۳۹۵، ۱۹۳).

به نظر او موجودات بشری تا این اندازه به هم مدیون‌اند که باید همدیگر را در تشخیص خوب از بد کمک کنند. این برداشت در واقع عبارت از این نگرش است که قوانین، به مثابه قواعد اجتماعی اجباری،

بیانگر اهداف بسیار متفاوتی بوده‌اند و برای دستیابی به اهداف بسیار متفاوت به کار گرفته شده‌اند. از این قوانین هم برای تحصیل منافع افراد تحت حکومت استفاده شده است و هم برای خنثی کردن این اهداف.

۴- مکتب اخلاقی وظیفه‌گرا و مفهوم قانون

کانت نخستین حکیمی است که رساله‌ای، هرچند کوچک، درباره فلسفه حقوق نگاشته است. او در فلسفه حقوق مکتب خاصی ندارد، با این وجود اهمیت گفته‌های او به اندازه‌ای است که اگر وی را یکی از معماران بزرگ تمدن کنونی و حقوق مرسوم و مورد احترام ملت‌ها بدانیم، سخنی به گزاف نگفته ایم. کانت برای تنظیم روابط دولت و مردم، تابع نظریه «قرارداد اجتماعی» است؛ آزادی را از حقوق طبیعی افراد و دولت را ناچار از محترم شمردن آن می‌داند. وی قرارداد اجتماعی را نه یک حادثه تاریخی و واقعی بلکه به‌عنوان فرضی می‌داند که باید مبنای تنظیم روابط دولت و فرد قرار گیرد.

از نظر کانت، انسان قانون خودساخته خود را بر طبیعت تحمیل می‌کند و آن را معیار نظم قرار می‌دهد. تعریف وی از حقوق ناشی از اعتقاد وی به مرکزیت آزادی و خودمختاری انسان است. تعریف بدین مضمون است که، حقوق مجموع شرایط و قواعدی است که در پناه آن آزادی هر کس می‌تواند با آزادی دیگران جمع شود. اصل حاکمیت اراده بر قراردادها نیز از نتایج آزادی انسان بر سرنوشته خویش است. از نظر کانت حقوق طبیعی، مجموع قواعدی است که عقل، خود به خود و بدون توجه به هر گونه قانون خارجی، بر آن حکم می‌کند. ولی حقوق موضوعه قواعدی است که از طرف قانونگذار وضع و بر اشخاص تحمیل شده است. ولی نباید چنین پنداشت که وی در تمیز حقوق طبیعی تنها به معیار مجرد و کلی «عقل عملی» قناعت ورزیده و ضابطه معینی به دست نداده است.

او اعتقاد دارد که آزادی از مفاهیمی است که عقل بی‌واسطه به آن می‌رسد و لزوم رعایت آزادی جسمی و فکری اشخاص از احکام عقل عملی است. آزادی فردی قانون کلی نظام اجتماعی است. ولی چون ضرورت‌های زندگی جمعی مانع از این است که این قانون به کمال اجرا شود، وظیفه حقوق این است که شرایطی فراهم آورد تا این آزادی‌ها را با هم جمع کند. بی‌گمان باید بخشی از آزادی‌ها را از بین برد، زیرا آزادی هر کس محدود به آزادی دیگران می‌شود. ولی باید تا آن جا که ممکن است، قانون

کلی^۷ رعایت شود و حقوق تا اندازه‌ای آزادی را محدود کند که برای حفظ آزادی دیگران و هماهنگی ساختن اختیار افراد لازم است.

بر همین اساس است که کانت در تعریف مشهور خود از حقوق می‌گوید: «مجموع شرایطی است که در مقام اجرای قانون کلی آزادی، می‌تواند اختیار هر کس را با اختیار دیگران جمع کند» (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۳۴). طبق این تعریف مفهوم حق برخاسته از اوضاع و احوالی است که در آن قدرت اقدام هر کس می‌تواند با قدرت اقدام دیگری بر پایه قانون عام الشمول آزادی، منطبق شود. اولین چیزی که انسان، اگر نمی‌خواهد هر گونه مفهوم حقوقی را انکار کند، ناگزیر به پذیرش آن است این اصل است؛ باید از وضعیت طبیعی که هر کس در آن بنا به خواست خود عمل می‌کند، خارج شد و با دیگران^۸ در قبول مشترک یک اجبار عام، قانونی و بیرونی متحد شد یا وارد در وضعیتی شد که در آن آن چه متعلق به هر فرد است قانوناً مشخص و توسط قدرتی که اختیار کافی دارد^۹ تضمین شود؛ یعنی باید پیش از هر چیز وارد وضعیت مدنی وضعیت حاکمیت قانون شد (کاتوزیان، ۱۴۰۳، ۷۶).

۵- مکاتب اخلاقی و لزوم پیروی از قانون

۵-۱- مکتب اخلاقی فضیلت‌گرا و لزوم پیروی از قانون

چرا باید از قانون پیروی کرد؟ اگر در تعریف قانون، اعتبار اخلاقی لحاظ شود، به نظر می‌رسد که بایستگی پیروی از قانون، تنها از شناسایی آن به‌عنوان قانون سرچشمه می‌گیرد. اگر تعریف قانون، این اعتبار اخلاقی را در بر نگیرد، سرچشمه الزام را باید در جای دیگر جست‌وجو کرد. پیروی از قانون، یک وظیفه عمومی موجه است، یعنی در صورت نبود دلیل ویژه‌ای که ممکن است معافیت خاصی را توجیه کند، پذیرش اعتبار قوانین، به پذیرش وظیفه پیروی می‌انجامد.

یک باور نسبتاً گسترده این است که الزام، امری بدیهی است، زیرا قانون چیزی است که ناگزیر باید به آن عمل کرد. قانون، قانون است و به همین سبب باید از آن پیروی کرد. در واقع، مفهوم الزام از قانون سرچشمه می‌گیرد. باور گسترده دیگر این است که قانون از این رو باید پیروی شود که اعتبار آن برای

۷- آزادی

۸- که نمی‌توان از داشتن روابط متقابل با آنها اجتناب کرد

۹- قدرتی که قدرت فرد ذینفع نیست بلکه قدرتی بیرونی است

دوام جامعه مدنی بایسته است. در این جا تأکید بر آثار اجتماعی خطرناک هر گونه سهل انگاری در الزام پیروی همگانی است. این گونه استدلال پیامد گرایانه که در آن پیروی از قوانین با استناد به پیامدهای مثبت و منفی آن به اثبات می‌رسد، بسته به این که قوانین یا نظام حقوقی مورد بحث، چگونه باشد، قابل رد است. برخلاف استدلال مفهومی، پیامد گرایی با این احتمال سازگار است که نافرمانی در برخی از موارد، نتیجه بهتری از پیروی، به بار می‌آورد. توجیه سوم بر قرارداد استوار است و بر پایه آن، الزام از توافقی صریح یا ضمنی سرچشمه می‌گیرد که از پیش میان حاکمان و مردم بسته شده است. در این استدلال، تعهد در پیروی از قانون نه به سبب آن چیزی است که شاید در صورت نافرمانی گسترده، رخ دهد، بلکه نمود چیزی است که از پیش بر سر آن توافق شده است.

این دیدگاه را سقراط و افلاطون، متکلمان قرون میانه و نخستین فیلسوفان قرون نو، از هابز تا کانت مطرح کرده‌اند. ویژگی اصلی این مفهوم سنتی آن است که توجیه مستند به گذشته می‌باشد و سرچشمه الزام را در گذشته می‌یابد. بایستگی پیروی از قانون، نه به دلیل ویژگی‌های ذاتی قانون است و نه به سبب پیامدهای مثبت یا منفی سرپیچی از آن، بلکه به دلیل توافقی پیشین در پیروی از قانون می‌باشد (کاتوزیان، ۱۴۰۳، ۱۲۹). نمونه استدلال قرارداد گرایانه را افلاطون در داستان واکنش سقراط به حکم مرگ خودش در گفت‌وگوی «کریتو» آورده است؛ از نظر سقراط قانون توافقی است که بین همه افراد کشور، اعم از عالی و دانی، صورت می‌گیرد و دلیل الزام آور بودن آن نیز همین است. اطاعت از قانون تکلیفی است که هیچ کس نمی‌تواند به بهانه این که حاکمان وقت آن را بد اجرا کرده‌اند خود را از آن معاف سازد، زیرا اگر این تمایل، بی حساب رواج یابد، چهارچوب قانون که حافظ آزادی و خوشبختی همه شهروندان است، فرو می‌ریزد. وظیفه فرد این است که یا از قوانین اطاعت کند و یا با اقناع صلح‌آمیز، آن‌ها را تغییر دهد و یا این که آن کشور را ترک کند (گاتری، ۱۳۷۵، ۱۶۹).

سقراط مصمم به پیروی از قوانین شهر بود و قوانین را در شکل اشخاصی تجسم می‌کند که با او درباره خاستگاه وظیفه سقراط در پیروی از آن‌ها به بحث نشسته‌اند. وظیفه مزبور در حقیقت بر «عرف» بنا شده است و «عرف» در واقع، به معنای مفاد قراردادی ضمنی اما در عین حال الزام آور است. تصمیم سقراط به حمایت و پیروی از قوانین حتی به بهای قربانی کردن ناعادلانه زندگی خود، وزن خاصی به عنصر توافقی یا قرارداد به‌عنوان سنگ بنای دولت و قوانین داد. به عقیده وی شهروندان باید در هر امری از

قانون پیروی کنند زیرا: پیروی همگانی شرط وجود جامعه است و گرنه، هرج و مرج حاکم خواهد شد؛ شهروندان همه چیز، از جمله زندگی خود را بدهکار حکومت هستند؛ شهروندان، به‌طور ضمنی یا آشکارا توافق کرده‌اند که در ازای فوایدی که از حکومت به دست می‌آورند و نیز به دلیل این که تصمیم گرفته‌اند دست به مهاجرت نزنند، از همه قوانین پیروی کنند؛ شهروندان می‌توانند حکومت را با شیوه‌های قانونی زیر فشار قرار دهند که قوانین را تغییر دهد، اما حق ندارند از این قوانین سرپیچی کنند.

مهم‌ترین نکته درباره نظریه قرارداد این است که از واژه قانون بر می‌آید که هرگز بر این امر توافق نشده که همه تصمیمات قانونی، عادلانه باشد. توافق و رضایت بر این حاصل شده که به اعتبار قانون با توجه به سودهایی که هریک از شهروندان می‌برد، تن داده شود؛ شهروندانی که آزادترند از همه نهادهای قانونی بهره می‌برند. در دیدگاه سقراط، سخن از انصاف یا عدالت در قرارداد نیست (تیت، ۱۳۸۴، ۱۳۱).

۵-۲- مکتب اخلاقی فایده‌گرا و لزوم پیروی از قانون

به باور فایده‌گرایان، سرچشمه الزام اساساً آینده‌نگرانه یا پیامد‌گرایانه است، یعنی توجیه پیروی عمومی، توجه به آینده است تا داشتن ریشه در توافق گذشته. ایده قرارداد الزام آور، یک مفهوم واپس‌گرایانه دانسته شد. پیروی از قانون برآیند رفاه عمومی را افزایش می‌دهد و عدم تبعیت از قانون به این هدف نهایی در جامعه آسیب می‌رساند. حقوق به مثابه دستور قلب اثبات‌گرایی کلاسیک را تشکیل می‌دهد که دو حامی بزرگ به نام بنتام و آستین داشت. حاکم مقتدری را تصور کنید که دستوراتی خطاب به رعایای خویش صادر می‌کند. آن‌ها موظف‌اند از خواست وی تبعیت کنند. در واقع این مکتب، دستور حاکم را منشأ حقوق می‌داند. آستین به‌عنوان یکی از شاگردان بنتام، برداشت خود از حقوق را بر اندیشه دستور یا امر بنا کرده بود. هرچند هر دو حقوق‌دان بر لزوم تبعیت اشخاص از قدرت حاکم تأکید می‌کنند، ولی با توجه به تأکید آستین بر مسئله کنترل رفتار، گاهی گمان رفته است که تعریف او فراتر از حقوق کیفری را در بر نمی‌گیرد.

از نظر بنتام، «دستور» صرفاً یکی از ابزارهای چهارگانه‌ای است که حاکم از طریق آن، حقوق را ایجاد می‌کند. او بین قوانینی که دستور انجام افعال خاصی را داده و یا از انجام آن منع می‌کند^{۱۰} و قوانینی که

انجام برخی افعال را مجاز می‌شمارند^{۱۱}، تمایز قائل می‌شود. همه قوانین هم‌زمان دارای دو بعد کیفی و مدنی هستند. بنام درصدد اثبات این مطلب است که قوانینی که هیچ‌گونه تعهد یا ضمانت اجرا تحمیل نمی‌کند^{۱۲} قوانین کامل نیستند بلکه آن‌ها را می‌توان صرفاً بخشی از قوانین دانست (وکس، ۱۳۸۹، ۳). دیدگاه سودگرایانه را می‌توان ترکیبی از توجیه اول و دوم در خصوص الزام پیروی از قانون دانست. تأکید بر واپس‌نگری ناظر به پیامدهای مثبت و منفی قانون است و دستور دانستن آن، الزامی بودن آن را امری بدیهی می‌داند.

۵-۳- مکتب اخلاقی وظیفه‌گرا و لزوم پیروی از قانون

از نگاه کانت، قرارداد واقعاً پایه الزام است، اما نه همچون چیزی که در گذشته واقع شده، بلکه باید به‌عنوان ایده‌ای عقلانی درک شود که اکنون اثر دارد. این قرارداد فرضی است نه واقعی و همان چیزی است که مردم دارای عقل، اگر خود را در شرایطی بیابند که نظریه سنتی بیانگر آن است، توافق خواهند کرد. به باور کانت، پذیرش این امر که میان حاکم و مردم چنین قراردادی وجود دارد، عاقلانه است (تیت، ۱۳۸۴، ۱۳۴). به اعتقاد وی از قدرتی که حکومت را در دست دارد باید پیروی کرد و نباید به دنبال این مطلب بود که این قدرت چگونه به آن حکومت دسترسی پیدا کرده است، زیرا قدرتی که از پیش استقرار یافته و در زیر سلطه آن شما زندگی می‌کنید، از پیش قانون را در چنگ خود دارد؛ شما می‌توانید از این قانون به‌طور علنی انتقاد کنید، ولی نمی‌توانید در لباس قانونگذاران جدید با آن به مقابله بپردازید (مالوری، ۱۳۹۹، ۱۹۸).

کانت در این دیدگاه خود به این ایده سقراطی که باید از قوانین حاکم بر جامعه پیروی کنیم یا به نحوی مسالمت‌آمیز آن را تغییر دهیم نزدیک شده است. با این تفاوت که کانت الزام را بر پایه قراردادی فرضی استوار می‌کند، درحالی‌که به نظر می‌رسد مقصود سقراط از قرارداد، قرارداد واقعی و عینی است.

۱۱- قوانین اذنی

۱۲- قوانینی که او قوانین مدنی می‌نامد

۶- تأثیر مکاتب اخلاقی در حقوق کیفری

۶-۱- مکاتب اخلاقی و جرم انگاری

در زندگی اجتماعی انسان اصل بر این است که هیچ فعل یا ترک فعلی جرم نیست مگر مراجع ذیصلاح جرم بودن آن را اعلام کرده باشند. به عبارت دیگر، اصل بر جرم نبودن اعمال است مگر دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد. این دلیل قطعاً به سازوکار جرم انگاری مربوط می‌شود، یعنی به مکانیزمی که بر اساس آن جرم و مجازات تعیین و اعلام می‌شود. این سازوکار همان نظام حقوق کیفری است که به تعیین جرم، مجازات، اعمال و الزام آن می‌پردازد. سازوکار مزبور البته بر مبانی نظری و اعتقادی خاصی بنا شده است.

بنابراین، پرسش از جرم انگاری را می‌توان در دو سطح حقوقی و فراحقوقی مطرح ساخت. پاسخ حقوقی البته پاسخی آسان و قطعی است: فعل یا ترک فعلی جرم و قابل مجازات است که قانون آن را جرم و مجازات شدنی اعلام کند. ولی ممکن است کسی پا را از این فراتر نهاده و اصل تصمیم قانونگذار را مورد سؤال و کنکاش قرار دهد. چرا قانونگذار فعل یا ترک فعلی را جرم اعلام کرده است؟ آیا قانونگذار در قضاوت خود موجه است؟ آشکار است که در این جا با دلایل موجهه فراحقوقی یا به تعبیر هارت با اصول اخلاق انتقادی مواجهیم. از این رو، پاسخ فراحقوقی ماهیت نظری می‌یابد و البته مشکل و غیرقطعی می‌گردد چرا که در این زمینه نظریه‌های گوناگونی وجود دارد (نوبهار، ۱۳۸۷، ۱۰۲). فیلسوفان حقوق کیفری به‌ویژه در مقام به دست دادن معیارهایی برای جرم انگاری به این نکته کلیدی توجه کرده‌اند که هر گونه جرم انگاری محدودیتی است فراروی آزادی؛ از همین رو همه اصولی که با استناد به آن‌ها می‌توان به جرم انگاری اقدام نمود را «اصول محدودکننده آزادی» نام نهاده‌اند (هارت، ۱۴۰۳، ۱۳).

بیشتر نویسندگان درباره جرم انگاری، اصل موضوعه‌ای را به نفع «آزادی» پذیرفته‌اند. بر پایه این اصل هر گاه قانونگذار میان تحمیل یک وظیفه به شهروندان یا آزاد گذاشتن آن‌ها مخیر باشد، با فرض برابری سایر شرایط، باید افراد را برای اتخاذ تصمیم آزاد گذاشت. جرم انگاری، زمانی عادلانه است که هم‌زمان که کمترین محدودیت را بر آزادی بار می‌کند، بیشترین سود را برای فرد و جامعه داشته باشد و با پذیرش کثرت‌گرایی اخلاقی و ارزشی از بخشی از قلمرو اخلاق که به قوام و حیات جامعه وابسته است حمایت کند و بقیه رفتارها را به سازوکارهای اخلاق یا سایر روش‌های پاسخ‌دهی واگذار نماید.

در این میان، وجود قلمرویی ثابت از جرم‌ها که تحت تأثیر متغیرهای فرهنگی و ارزشی جوامع مختلف است، گریزناپذیر است که به شرط رعایت حقوق بنیادین و شکلی انسان و اصول نظری مربوط به خود که مورد پذیرش اکثریت هر جامعه باشد، این بخش از جرم‌انگاری مشروع بوده و می‌تواند عادلانه و توجیه پذیر باشد. دستیابی به حقوق کیفری کارآمد، عادلانه و متناسب با نیازها و واقعیت‌ها همواره ممکن نیست مگر این که به حوزه‌ای از آزادی فردی که اساس فعل و عمل اخلاقی به آن وابسته است و آزادی و استقلال عمل فرد را تأمین می‌کند احترام بگذارد و از آن حمایت کند. به گونه‌ای که بتوان حوزه‌ای از آزادی فردی و اخلاق را از دخالت دولت مصون نگه داشت. همچنان که بدون تغییر یا تعدیل در برخی از نظریه‌ها و پیش فرض‌های پذیرفته شده در یک نظام حقوقی که مانع از تحول و روزآمدی آن به شمار می‌آیند یا مداخله‌های حداکثری کیفری را توجیه می‌کنند نمی‌توان انتظار چنان حقوق کیفری را داشت (محمودی جانکی، ۱۳۸۲، ۱).

این مباحث از پرسش‌های دیرپای فلسفه حقوق کیفری و هم‌زمان پرسشی سیاسی-اخلاقی است. جست‌وجوی معیاری برای جرم‌انگاری در مکاتب اخلاقی مختلف، به دلیل تفاوت و اختلاف در مبانی و اصول رویکردهای مختلفی را در این خصوص پدید آورده است.

۶-۲- مکتب اخلاقی فضیلت‌گرا و جرم‌انگاری

افلاطون در کتاب قوانین نسبت به استثناء کردن زندگی خصوصی شهروندان از قلمرو قانونگذاری هشدار داده است. از جمله استدلال‌های او این است که: «اگر زندگی خصوصی مردم تحت نظامی در نیاید، قانونی هم که برای زندگی عمومی جامعه وضع می‌شود، پایدار نخواهد بود» (افلاطون، ۱۳۹۸، ۲۲۳۰).

افلاطون، این اندیشه را در برابر دیدگاه مخالف خود که معتقد بوده اگر مردم در زندگی خصوصی آزاد گذاشته شوند، در زندگی عمومی و اجتماعی با رغبت بیشتری مطیع قانون خواهند بود، مطرح کرده است. بر مبنای دیدگاهی که ارسطو در خصوص فضایل اخلاقی اتخاذ کرده است، نمی‌توان حیطة اختیارات قانونگذاران را محدود به تقییداتی کرد که نتوانند در مورد نقض برخی فضایل، ممنوعیتی را ایجاد نمایند. از دیدگاه افلاطون و ارسطو چنین حقی نه تنها وجود دارد بلکه می‌توان ادعا کرد که یکی از وظایف بنیادین دولت‌ها مشی در این مسیر است. اساساً وظیفه قانونگذاران و قضات این است که بر مبنای

فضایل اخلاقی عمل نمایند و تلاش کنند که با عمل و رفتار خود باعث رشد و بالندگی آنها شوند و از سوی دیگر با اقدامات مقتضی برای محدود نمودن و حذف رذایل از جامعه کوشش نمایند.

یکی از تجلیات این وظیفه می‌تواند در قالب وضع و اجرای قانون ظهور و بروز یابد. بنابراین، برای فردی که به نظریه فضیلت محوری وابستگی دارد، خط قرمزی در مرحله وضع قانون وجود ندارد؛ دغدغه اصلی ایشان رشد فضایل و کمرنگ شدن رذایل در جامعه است و در این راستا بایستی تمام هم و غم تدبیرکنندگان جامعه مصروف این مهم شود. پس دیگر این که تا چه میزان آزادی محدود می‌شود یا نه، مسئله مهمی نیست و اگر این محدودیت در راستای ارتقاء فضایل و تقلیل رذایل باشد قابل توجیه است. این که آیا اساساً می‌توان به صورت عملی از حقوق برای اخلاقی ساختن افراد استفاده کرد یا نه؟ پاسخ ارسطو به این مسئله مثبت است. افراد با عمل کردن در جهت تحصیل نتایج خوب، سرانجام در می‌یابند عمل کردن به خاطر خوبی چیست. در جامعه‌ای که افراد مجبورند برای سود رساندن به دیگران عمل کنند، حقوق احتمالاً ارزش آموزشی دارد؛ یعنی افراد ممکن است ابتدا از روی ترس عمل کنند، اما در پایان دلیل عملکرد آنها این می‌شود که توجه به دیگران عادت ثانوی آنها شده است.

بنابراین، با این قرائت مبتنی بر روانشناسی تربیتی ارسطو تلاش می‌کند که نه تنها در مرحله نظر بلکه در سطح کاربردی هم ادعای خود را به اثبات برساند؛ چه بسا این تجربه برای بسیاری از ما هم وجود داشته است که پس از آن که مدتی به‌رغم میل و خواست قلبی مان به امری تن می‌دهیم، با رشد عقلانی و افزایش اطلاعات به درستی آن حقیقت پی می‌بریم. بنابراین، بر اساس مبنای ارسطو، هم پدرسالاری، هم اخلاق‌گرایی و هم اصل ضرر می‌تواند برای جرم‌انگاری به کار گرفته شود (برهانی، ۱۳۸۸، ۲۰۰).

۷- مکتب اخلاقی فایده‌گرا و جرم‌انگاری

۷-۱- اصل ضرر در نگاه میل

میل در رساله درباره آزادی، اصلی را وضع می‌کند تا بین اعمالی که جامعه قانوناً می‌تواند در آنها مداخله کند و اعمالی که باید فرد را در انجام آنها آزاد بگذارد، خط مرزی ترسیم کند. این اصل تصریح می‌کند تنها دلیل قانونی برای آن که جامعه بتواند آزادی یکی از اعضای خود را محدود کند، این است که اجازه ندهد مستقیماً به منافع دیگری آسیب برساند. وی، این اصل را «اصل زیان» نامیده است. اصل زیان حاکی از

آن است که جامعه، قانوناً نمی‌تواند با استفاده از حقوق جزا، اعمالی را منع کند که مستقیماً به دیگران صدمه نمی‌زنند. میل، این گونه اعمال را «مربوط به خود» می‌نامد که به حوزه خصوصی فراتر از حوزه قانونی حقوق جزا و دیگر ابزاری تعلق دارند که جامعه برای محدود کردن آزادی فرد، از آن‌ها استفاده می‌کند.

در مقابل، اعمالی هستند که مستقیماً به منافع دیگران صدمه می‌زنند. میل آن‌ها را اعمال «مربوط به دیگران» می‌نامد که متعلق به حوزه عمومی هستند. اعمال مربوط به دیگران، به‌طور بالقوه، هدف قانونی نظارت حقوقی و اجتماعی است. وی با همه تلاشی که برای گسترش دامنه آزادی دارد، آسیب رساندن به حقوق دیگران را مشمول دخالت دولت می‌داند. به نظر او این حقوق ممکن است توسط مقررات صریح قانونی یا تفاهم ضمنی به رسمیت شناخته شده باشند (میل، ۱۳۹۵، ۱۹۳). او آن قواعد اخلاقی که نوع انسان را از صدمه زدن به یکدیگر منع می‌کند و هرگز نباید فراموش کنیم که مداخله بی‌جا در آزادی یکدیگر را هم در زمره آن‌ها قرار دهیم از هر حکم اندرزین دیگری، هر قدر هم مهم، برای رفاه انسان حیاتی‌تر می‌داند (کری، ۱۳۷۹، ۱۰۴).

بر پایه این اصل، هیچ توجیهی برای استفاده از قانون علیه شهروندان، با هر هدفی، جز جلوگیری از صدمه بر دیگر شهروندان وجود ندارد. وظیفه قانون برای جامعه محدود به «دفاع از خود» شده است و اگر عمل فردی به هر گونه‌ای برای جامعه خطرناک باشد، استفاده از آن مشروع است. نکته دوم در دیدگاه میل آن است که قانون، همچنین باید محدود به پاسداری از افراد در برابر یکدیگر شود و نه محافظت از آنان در برابر خودشان. بر پایه نکته نخست، اگر خطری دیگران را تهدید نکند، برای مداخله قانونی توجیهی وجود ندارد. طبق نکته دوم، اگر عمل یاد شده، تنها برای کننده آن، خطرناک باشد، چنین توجیهی وجود ندارد (تیت، ۱۳۸۴، ۱۸۰). البته پذیرش اصل ضرر همچون مبنایی برای جرم‌انگاری به معنای آن نیست که عنوان «ضرر به دیگران» به تنهایی برای منع قانونی و به‌ویژه جرم‌انگاری کافی است. میل با همه اصراری که بر اصل ضرر دارد، بر لزوم احترام به آزادی افراد تأکید نموده و تصریح می‌کند که جامعه باید برخی ضررها را تحمل کند.

وی به چهار دلیل دیگر مداخله دولت در امور فردی را نادرست می‌پندارد. نخست، افراد خود کارها را بهتر از دولت انجام می‌دهند. دوم، هرچند در مواردی افراد نمی‌توانند کاری را به‌خوبی انجام دهند،

صلاح این است که انجامش بر عهده ایشان گذاشته شود تا قدرت تشخیص و توانایی شان را پرورش دهند. از این جهت است که باید دست مردم را در امور محلی و شهرها باز گذارد.

سومین و مهم‌ترین دلیل محدود کردن مداخله دولت آن است که از شر افزایش قدرت دولت جلوگیری شود. زیرا، در غیر این صورت تسلط دولت بر بیم‌ها و امیدهای مردم گسترش یافته و به مرور افراد باهمت و فعال را به اشخاصی متکی بر دولت و ریزه خواران او تبدیل می‌کند. افزایش قدرت دولت افراد را برده صفت و خاموش بار می‌آورد که در نهایت نه تنها به مردم و کشور بلکه به خود دولت نیز آسیب می‌رساند. ارزش هر دولتی بسته به ارزش افراد تحت حکومت آن است. دولتی که پرورش روحی و اعتلای نفس افراد خود را محدود کرده یا در حداقل نگه می‌دارد و دولتی که افراد را کوچک می‌کند تا بهتر بر آنان مسلط شود هرچند که از این تسلط نفع ایشان را در نظر داشته باشد، روزی متوجه خواهد شد که با افراد کوچک و ناتوان نمی‌توان کارهای بزرگ کرد. چنین دولتی روزی پی خواهد برد که کفایت دستگاه حکومتی که برای آن، همه چیز را فدا کرده است، برای او حاصلی ندارد، زیرا نیروی محرکی را که برای چرخاندن این دستگاه لازم است، خود نابود کرده است.

چهارمین دلیل علیه مداخله اجتماع در امور شخصی افراد را این می‌داند که مداخله اجتماع اغلب نابجا و نا به هنگام است. افزون بر آن، اگر به اکثریت اجازه دخالت دهیم، مانند این است که به برخی اشخاص حقوق دهیم که تعیین کنند چه کارهایی برای دیگران بد است؛ ضمن این که معمولاً این بدی را با ذوق و سلیقه شخصی خود تعیین می‌کنند و نه بر پایه منافع و زیان یا مصلحت فرد (میل، ۱۳۷۵، ۲۹۰).

میل امتیاز نخست انسان را در گزینش‌گری او می‌دانست. بنابراین، معتقد بود که هر چه راه‌ها و روش‌های گزینش پذیر بر روی آدمیان گشوده شود، امکان غنای زندگی بیشتر می‌شود. او آموزش و قانونگذاری را دو زمینه مساعد برای دولت می‌دانست که از آن راه محدودیت‌های گزینش را از سر راه انسان بر دارد (محمودی جانکی، ۱۳۸۲، ۸۳).

اصل ضرر از دو جهت از نظر مفهومی دارای ابهام است. نخست از لحاظ ماهیت ضرر و دیگری از نظر تعیین مرز میان مرتکب و دیگران. چرا که اولاً تعیین این که دقیقاً مفهوم ضرر چیست و چه ضرری و تا چه میزان ضرررسانی، رفتاری را شایسته جرم انگاری می‌نماید، مشکل است و ثانیاً مرز کشیدن میان

اعمالی که تنها به خود مرتکب زیان می‌رساند چندان آسان نیست. میل بر این عقیده است که اعمالی وجود دارد که تنها به مرتکبان آن زیان می‌رساند. چنین اعمالی نباید ممنوع شود. اما همان اعمال اگر آشکارا انجام گیرند در دسته جرایم علیه دیگران قرار خواهند گرفت. همچنین به‌طور کلی عبارت «ایراد ضرر به دیگران» عبارتی مبهم است. برای مثال مصرف مواد مخدر موجب ایراد هیچ صدمه مستقیمی به دیگران نمی‌شود. اما احتمال این می‌رود که مصرف‌کننده مواد مخدر معتاد شود و نتواند از خانواده خود مراقبت کند و مخارج آن‌ها را بپردازد. بدین ترتیب احتمالاً جامعه به‌خاطر این که باید از این گونه افراد حمایت کند متحمل ضرر می‌شود (کلارکسون، ۱۳۹۸، ۲۳۰).

۷-۲- اصل پدرسالاری

مخالفان اصل ضرر، با توسل به اصل پدرسالاری، محدود کردن آزادی فرد را به صلاح خود او می‌دانند. پدرسالاری می‌تواند به دنبال حفظ یا ارتقای جنبه‌ای از خیر انسان مانند اقتصادی، فیزیکی، روانی و... باشد. حتی اگر عمل فرد، هیچ گونه احتمال زیان برای دیگران نداشته باشد، جامعه پدرسالار، همچنان به دنبال کنترل یا ایجاد محدودیت خواهد بود تا خیر خود فرد را حفظ کند یا ارتقاء بخشد.

برلین مقدمات استدلال موافقان پدرسالاری را این گونه خلاصه کرده است: نخست، آدمیان یک هدف حقیقی بیشتر ندارند و آن این است که خود را به روشی عقلایی اداره کنند. دوم، مقاصد همه انسان‌های عقلایی به ضرورت باید با الگویی واحد و هماهنگ و کلی انطباق پذیر باشد، این الگو را برخی از مردم بهتر و روشن‌تر از دیگران می‌توانند دریابند. سوم، مسئله تعارض به‌طور کلی از برخوردی ناشی می‌شود که در میان خرد از یک سو و نابخردی یا کوتاه‌خردی^{۱۳} از سوی دیگر به وجود می‌آید. این برخورد چه فردی و چه دسته جمعی اصولاً اجتناب‌ناپذیر است و چون همه مردم سرانجام به این مرحله از کمال برسند، بر حسب طبیعت یکسان و مشترک خود از قوانین عقلایی پیروی خواهند کرد و بدین گونه، در همان حال که پیرو قانون‌اند، به آزادی کامل دست خواهند یافت (برلین، ۱۳۸۰، ۲۸۰).

۷-۳- مخالفت میل با پدرسالاری

استدلال مخالفان پدرسالاری این است که آن چه شرایط لازم را برای رشد توانایی‌های عامل خودمختار فراهم می‌کند، آزادی است و پرهیز از مداخله‌های اجبار آمیز می‌تواند زمینه این امر را فراهم کند؛ چه این که، عامل خودمختار را نمی‌توان عقلاً زیر اجبار قرار داد و تصور این که با اجبار می‌توان او را ایمن داشت، به نظر میل دست کم در جوامع متمدن نادرست است. پدرسالاری را می‌توان محدود کننده تنوع و فردیت دانست و به قول میل، «آدمیان اگر تحمل کنند که هر کس هر طور به مصلحت خود می‌داند زندگی کند، بیشتر به نفع آنان خواهد بود تا این که بخواهند او را وادار سازند تا به اجبار به گونه‌ای که دیگران صلاح می‌دانند، زندگی کند» (میل، ۱۳۹۵، ۱۵).

استدلال میل برای نفی پدرسالاری بر بنیاد سودگرایی استوار است. وی در پاسخ به این که چرا افراد باید تشویق شوند تا توانایی‌ها و استعدادها را خود را جز در مواردی که باعث ضرر دیگران شود توسعه دهند؟ دو دسته ملاحظات مطرح می‌کند: نخست این که افراد بالغ شایسته، بهتر می‌توانند خوشبختی خود را که از طریق آن، سر جمع خوشبختی را هم افزایش می‌دهند به دست آورند؛ دوم این که افرادی که توانایی‌ها و استعدادها را خود را رشد داده باشند بهتر می‌توانند در سعادت نهایی جامعه مشارکت نمایند (میل، ۱۳۹۵، ۱۹۵).

۷-۴- رد اخلاق‌گرایی

اصل دیگری که در توجیه جرم انگاری می‌توان به آن توسل جست، اخلاق‌گرایی است. اخلاق‌گرایی، یعنی مجازات افراد، به دلیل عمل غیراخلاقی آن‌ها، بدون توجه به این که آیا این عمل، به شخص خاص دیگری آسیب می‌رساند یا او را مورد تعدی قرار می‌دهد یا خیر؟ عملی که بیشتر غیراخلاقی باشد، قطعاً به افراد خاصی آسیب می‌رساند^{۱۴} و هر جامعه‌ای به همین دلیل، چنین عملی را مستوجب محدودیت خواهد دانست. اما حتی وقتی عملی غیراخلاقی، دیگران را مورد تعدی قرار ندهد^{۱۵}، جامعه اخلاق‌گرا تصریح خواهد کرد که به نوعی باید مجازات واقع شود (آلتمن، ۱۳۸۵، ۳۰۳).

۱۴- یا احتمال آسیب رساندن را به وجود می‌آورد

۱۵- یا احتمال تعدی را به وجود نیارد

اغلب با استناد به این دلیل از اخلاق‌گرایی دفاع می‌کنند که اخلاقاً بی‌بندوباری باید مجازات شود. عمل غیراخلاقی، عملی است که مستوجب مجازات است؛ درست همان‌طور که یک عمل شریف اخلاقی، مستوجب نوعی پاداش است. طرفداران اخلاق‌گرایی قانونی بر این باورند که عمل غیراخلاقی اعم از این که ضرری به دیگران وارد سازد یا نه، فی‌نفسه شر بوده و همین زشتی و بدی رفتار غیراخلاقی می‌تواند توجیه‌کننده محدود کردن آن‌ها باشد. علاوه بر این، آن‌ها استدلال می‌کنند همان‌گونه که جلوگیری از فروپاشی دولت از وظایف حقوق کیفری است، حمایت از اخلاقیات نیز وظیفه آن است. اخلاق‌گرایان رفتارهایی که در خلوت انجام شده و با رضایت هستند از قبیل روسپیگری با رضایت، خودکشی و قتل با رضایت را از آن‌جا که به اساس اخلاق جامعه صدمه وارد می‌کنند، غیرمجاز شمرده و شایسته حمایت کیفری می‌دانند. همچنین، آن‌ها می‌گویند اگر حمایت از اخلاق از وظایف حقوق کیفری نیست، چرا در تعیین مجازات به درجه تقصیر اخلاقی مرتکب توجه می‌کنیم؟

نکته مهم در این خصوص این است که از نظر تمام اخلاق‌گرایان، الزام قانونی اخلاق، صرف‌نظر از موافقت یا مخالفت مردم مورد توجه بوده است. چرا که از نظر آنان هنجارهای اخلاقی ذهنی و بر پایه تعقل بوده و خواست یا نخواست مردم نمی‌تواند ماهیت آن رفتار را تغییر دهد. اما مهم این است که اگر مردم به هر دلیلی نخواهند که به این قاعده اخلاقی تن دهند، آیا جرم‌انگاری آن مؤثر است یا خیر؟ از نظر میل اخلاق‌گرایی وضعیتی بهتر از پدرسالاری ندارد، بلکه بدتر هم هست. زیرا فقط خواهان مجازات افراد است، بدون آن که حتی وانمود کند مجازات باید نتایج جبران‌کننده‌ای در پی داشته باشد. از نظر اخلاق‌گرایان، مجازات فی‌نفسه خوب است و این عقیده مایه تنفر سودگرایانی نظیر میل است.

۸- مکتب اخلاقی وظیفه‌گرا و جرم‌انگاری

۸-۱- قانون تعیین‌کننده وظایف سلبی

به نظر کانت، نظام حقوقی برای استقرار شرایطی که مردم بتوانند در کنار هم در صلح و آرامش زندگی کنند، باید هم قدرت حکمران را محدود سازد و هم خواهش‌های ناروای شهروندان را. از این‌رو، قوانین بنیادی نظام حقوقی باید وظایف سلبی را تعیین کنند؛ یعنی تکالیفی که مردم را از اخلال در آزادی سایر شهروندان ممنوع سازد.

بنابراین، اساسی‌ترین وظیفه قانون مدنی در نظر کانت، مقرر داشتن الزام است، نه اعطای حقوق. جدا از هر گونه منافع و مزایای مترتب بر زندگی در حوزه دولت، کانت معتقد بود که شهروندی باید وظیفه تلقی شود، یعنی مسئولیت کمک به استقرار شرایط اخلاقی لازم برای پایدار ماندن و شکوفا شدن امنیت و نظم سیاسی. کانت در قانونگذاری به اصلی پیشاسیاسی معتقد بود که آن را «اصل عام عدالت» نام نهاد. به موجب این اصل، تنها آن گونه تنظیمات و ترتیبات مدنی، عادلانه یا به حق‌اند که حداکثر آزادی را یکسان برای همه ممکن سازند. به تعبیر دیگر، اگر بخواهیم آن را به‌عنوان یکی از اوامر خطاب به شهروندان بیان کنیم، اصل مذکور فرمان می‌دهد: «به شیوه‌ای رفتار کن که گزینه‌های تو با بیشترین مقدار آزادی برونی برای همه کس شود، یعنی مسئولیت کمک به استقرار شرایط اخلاقی لازم برای پایدار ماندن و شکوفا شدن امنیت و نظم سیاسی» (سالیوان، ۱۳۸۰، ۴۰).

اصل عام عدالت ملاک سنجش حقانیت قوانین است و امر مطلق نیز مانند آن، هنجاری شکلی و بنابراین هنجاری عام برای سنجش پذیرفتگی رویه‌ها از نظر اخلاقی است. از نظر کانت، آزادی اراده، آزادی معطوف به اخلاق است. چون انسان می‌تواند وظیفه اخلاقی را تشخیص دهد، اراده اش با عطف به آن قانون می‌تواند دارای نعمت آزادی باشد. آزادی عبارت است از این که انسان مجبور به پیروی از اراده انسانی دیگر نباشد. آزادی یک فرد تا آن جا که بتواند با آزادی دیگران بر حسب یک قانون عام همزیستی داشته باشد، تنها حق اصیل و مادرزادی است که هر انسانی به مقتضای انسان بودن از آن برخوردار است (سالیوان، ۱۳۸۰، ۶۹).

بر اساس اصل آزادی، یک فرد باید چنان عمل کند که دیگران هم بتوانند چون او عمل کنند و قاعده عامی که کانت از آن سخن می‌گوید، مقتضی برابری افراد است. پس، در یک جامعه عادلانه، زندگی بر سه پایه استوار می‌شود: آزادی فرد به منزله یک انسان؛ برابری افراد به مقتضای قاعده فراگیر آزادی؛ استقلال و خودمختاری فرد به منزله یک شهروند (موحد، ۱۴۰۳، ۱۸۷).

کانت استفاده از زور را برای پاسداری از آزادی اجمالاً روا می‌داند؛ هرچند درباره جزئیات مسئله و چندوچون آن به تفصیل سخن نمی‌گوید. از نظر کانت، با توجه به خودخواهی ذاتی آدمی نمی‌توان اطمینان داشت که همه کس، همیشه جان و مال دیگران را محترم خواهند شمرد. بنابراین، دولت برای

عقیم گذاشتن این گونه سوءاستفاده‌ها نه تنها مجاز است بلکه باید به قوه قهریه متوسل شود. کانت در عین حال توجه دارد که ممکن است کاربرد زور با آرمان‌های جمهوریت ناسازگار به نظر برسد؛ ولی با استناد به قاعده نهایی عقلانیت یعنی اصل امتناع تناقض می‌توان نشان داد که استفاده از قوه قهریه برای حفظ و حراست آزادی به حق و عادلانه است (سالیوان، ۱۳۸۰، ۵۰).

۸-۲- کانت و رد پدرسالاری

کانت در مخالفت با پدرسالاری می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند من را اجبار کند تا به سعادت‌ی مطابق سلیقه او تن در دهم. پدرسالاری بدترین نوع استبداد است که می‌توان تصورش را کرد». برلین در تعلیل این سخن کانت می‌نویسد: «زیرا مقتضی برخوردی با انسان است که با آزادی او منافات دارد. گویی انسان‌ها، در دست من مصلح خیرخواه، به منزله موادی هستند که باید آن‌ها را به شکل دلخواه خود و نه دلخواه آنان در آورم». وی در ادامه می‌گوید: «من به چه نامی می‌توانم زور گفتن به دیگران را توجیه کنم و آنان را وادار به انجام کارهایی کنم که بدان‌ها رضایت ندارند؟ تنها به نام ارزشی والاتر از خود انسان‌ها می‌توان چنین کاری کرد. ولی چنان که کانت گفته است ارزش‌ها همه ثمره عمل آزادانه انسان‌ها می‌باشند. هیچ ارزشی بالاتر از فرد وجود ندارد. بنابراین، هر گونه کوششی برای نظارت و قالب‌گیری آنان، به منزله انکار انسانیت و نفی ارزش‌های نهایی انسان‌ها است» (برلین، ۱۳۹۸، ۲۵۸).

دیدگاه‌های کانت در اعتراض به پدرسالاری همواره مطلق‌اند. بر پایه نگرش‌های کانت، ما همیشه باید به فاعلیت عقلانی دیگران احترام بگذاریم. در این دیدگاه انکار حق فرد بالغ برای این که برای خود تصمیم بگیرد^{۱۶} به آن است که با وی نه به‌عنوان غایتی فی‌نفسه، بلکه صرفاً همچون ابزاری برای خیر خودش رفتار کنیم. مخالفت با پدرسالاری از منظری دیگر هم با تئوری کانتی عجین شده است؛ و آن منع دروغ‌گویی و اجبار است که اصلی‌ترین ابزار برای مداخلات پدرسالارانه است. چون به کار گرفتن چنین ابزارهایی حتی برای این که افراد را از زیان زدن به دیگران باز دارد، ممنوع است، مطمئناً نمی‌توان از آن‌ها برای پیشگیری از این که افراد به خود زیان رسانند، استفاده کرد (نوبهار، ۱۳۸۷، ۳۵۴).

۱۶- هر چند با توجه به وضعیت خاص فرد، تصمیم‌ش اشتباه باشد

نتیجه

در مورد ارتباط اخلاق و حقوق، باید گفت هرچند این دو حوزه همپوشانی ندارند و قلمرو آن‌ها کاملاً مشترک نیست ولی وجود رابطه میان این دو را نمی‌توان انکار نمود. زیرا از آن جا که موضوع هر دو علم، قلمرو رفتار بشری را در بر می‌گیرد، بنابراین بسیاری از مفاهیم اصلی و برخی قضایای این دو حوزه با هم مشترک است. این رابطه به نحوی تنگاتنگ است که حتی کسانی که از جدایی اخلاق و حقوق سخن گفته‌اند در عمل، اگر چه به نحو ضمنی و تلویحی، چاره‌ای جز پذیرش وجود چنین تأثیری نیافته‌اند. در بحث قانون، مکتب فضیلت گرا با تأکیدی که بر پرورش فضایل و کمالات در انسان دارد، برای قانون نیز هدف و آرمانی جز این قائل نیست و در واقع آن را به مثابه ابزاری در جهت آموزش و پرورش افراد، ایجاد نظم در جامعه و نهایتاً زمینه ساز خیر همگانی یعنی پرورش صحیح فضایل می‌داند. در نظر آنان لزوم تبعیت از قانون از ماهیت و منشأ آن سرچشمه می‌گیرد.

از آن جا که منشأ قانون بر قرارداد استوار است و در واقع قانون توافقی است میان افراد، بنابراین نقض قانون باعث ایجاد هرج و مرج در جامعه می‌شود. از سوی دیگر، بر اساس نقشی که برای قانون در جامعه قائل‌اند، معتقدند انسان فضیلت مندگریزی از پیروی از قانون ندارد. سودگرایان، هدف از قانونگذاری و تبعیت از آن را تأمین منافع و امنیت عموم افراد جامعه می‌دانند و معتقدند نقض قانون امنیت و رفاه عمومی را به خطر می‌اندازد. این مکتب با تأکید بر موضع فایده گرایانه خود اذعان می‌کند که رفتارهای قانونی بهترین نتایج را برای افراد در پی دارد.

کانت ضمن تأکید بر عقلانیت و خودمختاری بشر، معتقد است که قانون اراده افراد می‌تواند به قانونی عام و جهانشمول تبدیل شود، یعنی هر فرد می‌تواند از طریق اراده خود واضع قانون عام شود. این خودآیینی، هم زمینه ساز حاکمیت قانون در جامعه می‌شود و هم لزوم تبعیت از آن را توجیه می‌کند. زیرا طبق نظر کانت کسی که قانون را نقض می‌کند، در واقع چنین اراده می‌کند که قاعده عملش قانونی عام گردد که در مورد خود او نیز قابل اجرا است. در این صورت فرد دچار تناقض در رفتار خواهد شد.

در مجموع می‌توان گفت رویکرد فضیلت گرایان در خصوص منشأ قانون و لزوم پایبندی به آن هرچند تا حدودی آرمانی است، اما به نظر می‌رسد مطابقت بیشتری با نظام حقوقی دارد و اجرایی تر است.

موضوع فایده گرایان منجر به نسبیّت قانون می‌شود به گونه‌ای که وضع قانون و پابندی به آن وابسته به منفعت جامعه است و اگر در شرایطی منافع جامعه تغییر کند قانون را نیز باید تغییر داد و این مسئله با مطلق بودن قانون در تناقض است. دیدگاه کانت نیز بیش از حد آرمان گرایانه و عقلانی است و اجرای آن را نمی‌توان از همه افراد جامعه انتظار داشت.

در جرم انگاری، اخلاق فضیلت با تأکید بر فضایل اخلاقی به منظور رشد و پرورش شخصیت فاعل و تعالی روحی او معتقد است که قانونگذار در تعیین رفتار مجرمانه اختیار تام دارد که در جهت صلاح جامعه هر سه اصل جرم انگاری را به کار بندد. سودگرایان، جرم انگاری اعمال را محدود به افعالی می‌کنند که به منافع دیگران آسیب می‌زند. در غیر این صورت، دولت به هیچ عنوان حق مداخله در امور شخصی افراد را ندارد، حتی اگر عمل وی، زبانی را به خودش وارد کند. از نظر آنان حتی با دلایل پدرسالارانه نیز نمی‌توان عملی را مجرمانه دانست چرا که پدرسالاری ناقض اختیار، فردیت و آزادی افراد است و زمینه را برای مداخله هر چه بیشتر دولت در زندگی خصوصی شهروندان فراهم می‌کند.

باید گفت این دو مکتب در جهت افراط و تفریط هستند. دیدگاه اخلاق گرایانه مکتب فضیلت منجر به مداخله مستقیم دولت در زندگی شخصی افراد و نقض حریم خصوصی آنان می‌شود. به نظر می‌رسد این مکتب هر عملی را که مخالف اخلاق و فضایل باشد جرم تلقی نموده و دامنه جرم انگاری را چنان گسترش می‌دهد که ممکن است منجر به سوءاستفاده دولت از حدود و اختیارات خود شود. در مقابل سودگرایان با منع حداکثری دولت از مداخله در امور افراد، شهروندان را در گزینش و عمل کاملاً آزاد می‌گذارند. در این صورت ممکن است جامعه با خطرات جدی مواجه شود. زیرا افراد با این توجیه که در حریم خصوصی خود اجازه انجام هر عملی را دارند مرتکب اعمالی شوند که پیامدها و آسیب‌های شدیدی را به‌ویژه برای سلامت روانی جامعه داشته باشد و حتی احتمال وقوع جرایم اجتماعی را نیز افزایش می‌دهد.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانتداری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردیده است.

تعارض منافع: تعارض منافع در این مقاله وجود ندارد.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی نگارش یافته است.

منابع

- آلتمن، اندرو، ۱۳۸۵، **درآمدی بر فلسفه حقوق**، ترجمه بهروز جندقی، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ارسطو، ۱۳۸۱، **سیاست**، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- افلاطون، ۱۳۹۸، **دوره آثار افلاطون**، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- افلاطون، ۱۴۰۱، **جمهور**، ترجمه فؤاد روحانی، چاپ بیست و دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- برلین، آیزابا، ۱۳۹۸، **چهار مقاله درباره آزادی**، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- برهانی، محسن، ۱۳۸۸، تأثیر مکاتب اخلاقی بر نظریه‌های حقوق کیفری با تأکید بر حقوق ایران، **رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی**، دانشگاه تربیت مدرس.
- تیبیت، مارک، ۱۳۸۴، **فلسفه حقوق**، ترجمه حسن رضایی خاوری، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- راسخ، محمد، ۱۴۰۳، **حق و مصلحت**، چاپ نهم، تهران، انتشارات نی.
- ساکت، محمدحسین، ۱۳۷۰، **نگرشی تاریخی به فلسفه حقوق**، چاپ اول، تهران، انتشارات جهان معاصر.
- سالیوان، راجر، ۱۳۸۰، **اخلاق در فلسفه کانت**، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران، انتشارات طرح نو.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۹، **کلیات حقوق نظریه عمومی**، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر، ۱۴۰۳، **فلسفه حقوق**، چاپ هفتم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- کلارکسون، سی. ام، ۱۳۹۸، **تحلیل مبانی حقوق جزا**، ترجمه حسین میرمحمدصادقی، چاپ سوم، تهران، انتشارات جنگل.
- گاتری، دبلیو.کی.سی، ۱۳۷۵، **تاریخ فلسفه یونان**، ترجمه حسن فتحی، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز.
- گواردینی، رومانو، ۱۴۰۰، **مرگ سقراط**، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات طرح نو.
- مالوری، فیلیپ، ۱۳۹۹، **اندیشه‌های حقوقی**، ترجمه مرتضی کلاتریان، چاپ سوم، تهران، انتشارات آگه.

- محمودی جانکی، فیروز، ۱۳۸۲، مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری، رساله دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
- میل، جان استوارت، ۱۳۹۵، **درباره آزادی**، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- موحد، محمدعلی، ۱۴۰۳، **در هوای حق و عدالت**، چاپ هفتم، تهران، انتشارات کارنامه.
- نوبهار، رحیم، ۱۳۸۷، **حمایت کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی**، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
- وکس، ریموند، ۱۴۰۲، **فلسفه حقوق**، ترجمه باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، چاپ نهم، تهران، انتشارات جنگل.
- هارت، هربرت، ۱۴۰۳، **آزادی اخلاق قانون**، ترجمه محمد راسخ، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات نی.



Legal Civilization

ISSN: 2873-1841
ISSN: 2873-1922

No.25- Autumn 2025

- Exploring the Possibility of Establishing Crimes Against Humanity from the Unilateral US Sanctions Against Iran
Homayoun Mafi, Morteza Pourazai
- Analysis of Blockchain Based Smart Contracts from the Perspective of the United Nations Convention on Contracts for the International Sales of Goods
Aria Ebrahimi, Sobhan Tayebi
- Artificial Intelligence and the Criminal Law System: An Analysis of Responsibilities and Implications
Hadi Jamshidi Far, Mehdi Jafarian, Roghayeh Jafarian
- Digital Transformation of Criminal Justice in the Light of Digital Justice: The Synergistic Function of Emerging Technologies
Seyed Alireza Mirkamali, Seyed Mostafa Hosseini Dastjerdi
- The Legal Status of Joint Inventions and the Extent of Ownership and Possession of the Inventors in Them
Saeed Molavi, Narjes Darbani Chelche
- Contractual Obligations in Cross-Border E-Commerce and the Challenges of Their Enforcement in International Arbitration with Emphasis on International Treaties
Ehsaneh Vosoughi Monfared, Mohammad Ali Kefaei Far
- An Analysis of the Involvement of Moral Theories in Criminal Law
Iraj Morvati, Saeid Ahmadi, Negin Bahadori Jahromi
- The Need to Criminalize the Possession of Miners in Iran (Comparative Study)
Mahdi Rajaiean, Shadi Chegini
- The Relationship between Human Dignity and the Goals of Punishments in Criminal Law
Amirhasan Abolhasani, Sattar Fakhraei, Zeinab Ghaderi
- Analyzing the Concept of Right to the Child in Imami Narrations: A Critique of the Concept of Custody in Jurisprudence and Family Law
Hojjatollah Dehghani
- Comprehensive Legal System of the National Iranian Oil Company (NIOC) SAHN; a Strategic Transformation in the Intelligent Legal Governance of Iran's Oil Industry
Sayyed Hojjatollah Alamolhoda, Mohammad Mahdi Asadi
- Basic Principles of Insurance and its Consequences on Intention to Cause Damage
Mohammad Kamali, Mohammadali Jahani, Hamidreza Salimi
- Analysis of the Causes of Delinquency Among Children and Adolescents in Iranian Criminal Law
Sayyed Ahmad Peyrovnaziri, Amirreza Mahmoudi
- Examining the Validity and Admissibility of Modern Communication Tools in the Process of Proving Crime in the Iranian Legal System
Alireza Bagheri Hassanabadi
- Criminal Liability of Notaries Public: Analysis of Legal Challenges and Preventive Solutions in the Iranian Registration System
Ayoub Rahimi
- The Concept of Public Interest in the Light of John Stuart Mill's Utilitarianism and Its Comparison with the Thought of Jeremy Bentham
Ahmadreza Soltanian
- Civil Liability for Robots and Artificial Intelligence: Legal Challenges and Solutions in the Age of New Technologies
Jeyran Ebrahimi
- Supportive Policymaking for Women's Victimization in the Family with an Emphasis on New Developments
Mahbobeh Talebi Rostami
- The Impact of Criminal Psychology on Committing Crimes in Iranian and French Law
Vahid Kioumarsi
- The Responsibility of States for Human Rights Violations by Private Security Companies on Foreign Missions
Mahdi Gharedaqi, Masoud Sarfarazi Saleh
- A Jurisprudential and Legal Study of the Condition for the Return of the Endowment to the Donor's Property
Habibolah Abdollah Poor, Hamidreza Namavar
- An Analysis of the Environmental Crimes of the United States of America and Israeli Aggression against the Islamic Republic of Iran
Javad Cheraghi
- Legal Analysis of the Role of Real Estate Consultants in Preserving Land Ownership Rights and Its Enforcement Challenges in Iran
Mohammad Ahmadi
- The International Criminal Courts Counteraction to the Spread of ISIS Crime
Javad Dashtian
- The Validity of the New York Convention in Iran's International Commercial Arbitration and the Arbitration Agreement with an Emphasis on the Commercial Concept
Ali Babapour Hamrahloo, Pouya Banihashem
- Ownership and Exploitation of Water in the Iranian Legal System
Ahmad Padidar, Yaser Sayyad Poor
- The Right to be Forgotten and its Effects on Contractual Relationships in Public Blockchains; a Comparative Analysis of Data Privacy in Iranian and European Law
Arefeh Ghasem Zadeh Dehabadi
- An Examination of the Legal Nature of Build-Lease-Transfer (BLT) Contract
Ali Zarei Jalalabadi
- The Role of the Lawyer in Preliminary Investigations in the Criminal Procedure Code
Alireza Deraei
- Identifying and Prioritizing Socio-Political Factors Affecting Begging in Zahedan
Mohammad Kamal Dadras
- Civil Liability of the State for Damages Caused by Delayed Proceedings
Ali Farahi
- The Impact of Government Economic Policies on Contractual Freedom in Private Markets
Radmehr Rahmani Golafshan
- A Historical Review of Criminalization of Armed Forces Crimes
Yasser Shakeri